

شرایط اجتماعی منطقه تخارستان مقارن با ظهور دین اسلام

ضیالالدین سایف^۱

چکیده

کلمه «تخار» از نام یکی از اقوام «سیتی» به میان آمده، اساساً این اسم از قرن چهارم قبل از میلاد تا قرن هشتم مسیحی وجود خارجی داشت و بعد از استقرار «تخاروا» شاخه از اقوام سیتی در گوشه شمال غربی آریانا این حصه بطور اخص به نام آنها نام‌گذاری شد. مفهوم جغرافیایی منطقه مزبور این وقت از کلمه باختر جامع بوده و در شمال هندوکش از دامنه‌های پامیر تمام قطغن و تخارستان و بلخ و حتی منطقه میمنه و سمنگان را هم در بر می‌گرفت. در اکثر اسناد معتبر تاریخی حدود و ثغور جغرافیای تخارستان دوره اسلامی را شامل: استان‌های فاریاب، جوزجان، بلخ، سمنگان، قندز، تخار و بدخشان بوده است. هدف از انتخاب موضوع این است که تاکنون در مورد این موضوع هیچ نوع تحقیق گسترده‌ای صورت نگرفته، همچنین به دلیل روشن شدن زوایای تاریک موضوع حاضر. روش پژوهش در این مقاله تاریخی-تحلیلی است که به گردآوری داده‌ها بصورت کتابخانه‌ای صورت رفته است. یافته‌ها نشان می‌دهد که ساکنان این منطقه قبل از ورود اسلام پیرو دین زردشت و بودا بودند. تخارستان با ورود اعراب در زمان خلافت عثمان فتح گردید.

واژگان کلیدی: شرایط اجتماعی، تخارستان، اسلام، باختر، افغانستان
پرتال جامع علوم انسانی

^۱ استاد رشته تاریخ، دانشگاه بدخشان، افغانستان ziasaeif@gmail.com

مقدمه

تخارستان یکی از واحدهای اداری چهارگانه خراسان بوده که در کنار دریای آمو موقعیت داشته شامل تخار، کندز، بغلان، جوزجان، فاریاب، بلخ، سمنگان و بدخشان بوده و مرکز آن طالقان می‌باشد که قبل از ظهور اسلام این منطقه توسط حکومت‌های ملوک الطوایفی اداره می‌شد. برحسب روایت‌ها در عهد خلافت عثمان که عبدالله ابن عامر والی خراسان بود، از طرف او قیس ابن‌هیثم مأمور فتح تخارستان گردید، و تمام سرزمین تخارستان را گشود و معبد نوبهار بلخ را تخریب نمود، تا سمنگان رسید. به روایت دیگر در سال ۳۱ هجری احنف ابن‌قیس مأمور گردید تا تخارستان و بدخشان را به تصرف خود درآورد. همچنان منابع تاریخی از ادامه بر خوردهای نظامی بین حکومت‌های محلی باختر و تخارستان در جنوب دریای آمو، شورش‌ها و قیام‌های مردم ماوراءالنهر بر ضد لشکرکشی‌های قتیبه ابن‌مسلم باهلی سخن گفته‌اند. با ورود قتیبه ابن‌مسلم فاتح بزرگ اسلام به تخارستان و باختر وضع نظامی در جنوب و شمال دریای آمو متحول گردید. قتیبه ابن‌مسلم بعد از عبور از دریای آمو مستقیماً به طالقان مرکز تخارستان حمله نمود. قشون اسلام قدم به قدم با حکمرانان محلی این منطقه درگیر گردیدند و سرانجام منطقه مزبور فتح گردید. دین اسلام جایگزین عقاید زردشتی و بودایی گردید، حکومت‌های ملوک الطوایفی که توسط حکام محلی که به نام بیک رهبری می‌شد از بین رفت، زبان فارسی متأثر از زبان عربی گردید و نیز ترکیب قومی و قبیله‌ای ایرانی و خراسانی (باختر و تخارستان) دگرگون گردید.

۱۲۶

از آنجائیکه موضوع وضعیت اجتماعی تخارستان مقارن با ظهور دین اسلام یک موضوع جدید و بکر است که تاکنون هیچ نوع تحقیق گسترده و همه‌جانبه در این زمینه صورت نگرفته است. کارهایی که پیرامون موضوع مزبور انجام پذیرفته بسیار اندک بوده و دو سه کتابی هم در رابطه به این موضوع نگاشته شده بصورت عمومی پیرامون موضوع پرداخته است، از این لحاظ این موضوع بکر و تازه است. روش تحقیق در این پژوهش تاریخی، از نوع تحقیق توصیفی - تحلیلی است که با استفاده از کتاب‌ها، مقالات و سایر اسناد موجود انجام می‌گیرد. روش گردآوری مطالب و موضوعات از نوع مطالعه کتابخانه‌ای بوده که با استفاده از کتاب‌ها، مجلات، بانک‌های اطلاعات علمی و سایت‌های اینترنتی معتبر با دقت تام و کامل به بررسی و تحلیل گرفته شده است.

۱- طبقات اجتماعی

در قرن سوم و چهارم بعد از انحطاط دولت کوشانی، تخارستان در یک حالت منحط نظام اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، یعنی هنگامی که نظام بردگی در حالت تلاشی بود، وارد مرحله مناسبات ابتدایی فئودالی می‌گردید. در دوره نفوذ اسلام فاتحین عرب در خراسان بخصوص در تخارستان اراضی مزروعه مفتوحه را حق بیت‌المال اعلام می‌کرد و باز در بدل مالیاتی معین در دسترس فئودال‌ها و خانواده‌های عمده محلی و عربی می‌گذاشت.

نتیجه این روش، تحکیم سیستم ملکیت مشروط فئودالی بود، یعنی ساختمان اجتماعی و اقتصادی فئودالی که قبل از اسلام پایه مرحله ظهور گذاشته بود، در دوره اسلام روبه تکامل نهاد. گرچه تعالیم اسلامی طبقه‌بندی قدیم و امتیازات را لغا می‌نمود و مردم را در برابر قانون مساوی می‌شمرد، ولی عملاً از نظر اقتصادی و سیاسی، قوای حاکمه و اشراف و خان‌های محلی «طبقه ممتاز» را تشکیل می‌کردند. همچنین حقوق بین زن و مرد و آزاد و بنده تفاوت درجاتی موجود بود، و به تدریج در برابر قانون تساوی مردم با انتساب به دو دسته «شریف‌النسب» و «عامه‌الناس» از بین رفت. دولت عدم تساوی مردم را از نظر تمول، نژاد، خاندان، شغل و پیشه نصب‌العین خود می‌دانست و چون معتقد به فرضیه «حقوق الهی سلطنت» بود، لهذا اتباع او یعنی جامعه، فرمانبر بی‌چون و چرا محسوب می‌شد و طبقه فرمانده هم از اعمال خود فقط در دنیای دیگر و نزد خداوند مسئول بود و بس (غبار، ۱۳۹۰: ۲۶۱).

در هر حال بعد از استیلای عرب و نفوذ دین اسلام در خراسان و تخارستان فئودال‌های محلی به تدریج در دستگاه اداری عرب عباسی در خود محل نفوذ کردند و در منافع با دولت‌های عربی شریک گردیدند، اما بار مالیات و تکالیف مردم گران‌تر می‌شد. به همین جهت بود که در دوره عباسی در ولایات شمالی و غربی خراسان قیام‌های مردم بیشتر شکل اقتصادی داشت و بر ضد عرب و هم خان‌های محلی به‌عمل می‌آمد، در حالیکه قبلاً (در دوره اموی) این قیام‌ها بیشتر جنبه سیاسی و استقلال‌خواهی داشت و در مقابل استیلای عرب عملی می‌گردید. ترکیب عمده اجتماعی مردم خراسان بخصوص تخارستان از ظهور اسلام تا ورود چنگیز خان برمبنای سه طبقه‌ای استوار بود. اول طبقه فئودال (اشراف، ملاک و روحانی) که قوه حاکمه را تشکیل می‌نمودند. دوم طبقه متوسط شهری (تاجر، مأمور، پیشه‌ور و غیره). سوم طبقه دهقان. سیستم فئودالی در خراسان از قرن هفتم تا قرن سیزدهم میلادی و ظهور مغول، استحکام می‌یافت و طبعاً حسرت زندگی و محرومیت دهقان بیشتر می‌شد و مالیات و عوارض به عناوین مختلفی گرفته می‌شد. در طی این دوره طبقه اول عموماً زمین‌دار و مال‌دار و دارای تمول سرشاری از صامت و ناطق بوده از ادای مالیات و بیگار معاف و صاحب امتیاز سیاسی و قضایی در محل خود بودند. اینها از فرهنگ و تمدن شهری بهره‌ور بوده و زندگی مرفه داشتند. تجارت برده نیز در خراسان متکی به طبقه حاکمه بود. هریک از اینها از ده تا صد نفر غلام و کنیز داشتند و وزرای بزرگ و افسران از صد بیشتر برده داشتند (حبیبی، ۱۳۷۷: ۳۳۴). شهرها دارای تئپولوژی شهری چون بخش اداری، مسکونی، فرهنگی، تجارتی، لشکری و باغ و پارک‌ها بودند و در آنها سراها، کاروان-سراها، حمام‌ها، خانقاه‌ها، زیارت‌ها، مساجد و مدرسه‌ها غرض پیشبرد فقه حنفی و شافعی کار و فعالیت می‌کردند. شهرها اکثراً در حصار چهار دیوارهای ضخیم امنیتی محاط بوده و هر دروازه شهر نام بندر شهر مجاور را داشت. برج‌های ترصد و دیده‌بانی در گوشه‌های این دیوارها غرض نظارت شهانه و قراولان به امور رفت و

آمد شهرها وجود داشت و از ساعات آغازین شب تا اذان نماز بامداد دروازه‌های شهر مسدود می‌گردیدند (مرادی، ۱۳۸۸: ۴۴۴-۴۴۵).

۲- اوضاع شهرها در تخارستان

رشد صنایع و تجارت با ثروت و تمول و استحکام دولت‌های مرکزی و پیشرفت علم و هنر، شهرهای تخارستان را که قسماً در دوره قدیم و قبل از اسلام آبادان بود و در دروه اسلام به میان آمد، عظیم و مجلل ساخت و شهرهای بلخ، جوزجان، فاریاب، قندز، طالقان، بدخشان و سمنگان در خراسان ممتاز گردید. این شهرها همه در مراکز بزرگ صنعتی و تجارتهی و فرهنگی و نظامی بودند. در قسمت‌های مخصوص شهر عمارات مرتفع و بزرگ دولتی و خانه‌های مجلل اعیان و تجار قرار داشت که بعضاً با خشت خام اعمال گردیده بود. خانه‌های مردم کوچک و گلی و بازارها و کوچه‌ها تنگ بود. رسته‌های بازار و کوچه‌ها هر یک نامی داشت و در بین بازارهای تنگ، مساجد با مناره‌های بلند و کاروانسراهای بزرگ و بعضاً میکده‌ها، مدارس، حجره‌ها و حمام‌ها (در حالیکه اروپای قرون وسطایی حمام را نمی‌شناخت) قرار داشت، که مراکز اصلی فرهنگ و معاملات تجارتهی به‌شمار می‌رفت. پیشه‌وران و صنعت‌کاران رسته‌های مخصوص داشتند و صفایی بازارها توسط خود مردم به‌عمل آمد و از طرف محتسب نظارت می‌شد و نرخ و نوا مراقبت می‌گردید (مرادی، ۱۳۸۸: ۲۶۰). بیابان‌گردان استپ‌ها و کوه‌ها گوسفندداری و شترداری می‌کردند و اسب‌های مشهور تخارستان را پرورش می‌دادند. این بیابان‌گردان کره، پنیر، شاخ، خز، پوست‌های گوناگون و نمد فراهم می‌کردند (دنیل، ۱۳۶۷: ۸).

شهرهای تخارستان از نظر دفاع، شکل استحکام داشت و با دیوارهای ضخیم و بلند و برج‌ها و دروازه‌های متعدد حفاظت می‌شد. شهرها دارای ارگ و شهرستان و ربض بود. شبانه دروازه‌های شهر مقفل و دخول و خروج ممنوع بود. باغ‌ها و عمارات بیلاقی و اراضی مزرعه در خارج و نزدیک شهر قرار داشت. طبقه ممتاز و توانگر زندگی تجملی به‌نمونه دربار داشتند و هر یک دارای غلام و کنیز و ساقی و ندیم با مجالس عشرت و مشروب و ربض بودند. طبقه متوسط هم دارنده بودند، به نظافت و تفریح تمایل داشتند و پابند آداب بودند. در بین طبقه افتاده غلام و کنیز که توانگر و مرفه بودند، و عمله و مزدور مثل دهقانان دهات کار می‌کردند و سد رمق می‌نمودند. تجار و صرافان، طبیبان و آخوندها، شاعران و دبیران، طرف احترام بودند. صنوف صنعت-گران و پیشه‌وران دارای اتحادیه‌های صنفی و نسبتاً مأمون بودند و ترقیات صنعتی کشور محصول زحمت همین صنعت‌گران و پیشه‌وران بود. در شهرها پیروان مذاهب متعدد اسلامی هر یک از خود امام و رهبری داشتند که اغلب با مذاهب مقابل خود در جدال بودند. حتی مقصوره‌های مساجد به طرز حنفی، شکلی داشت و به طرز شافعی شکلی (غبار، ۱۳۹۰: ۲۷۳-۲۷۴).

۳- شهرهای مهم تخارستان

۳-۱- طالقان

طالقان شهری است که وسعت آن در حدود مروالرود، و دارای آب‌های جاری و باغ‌های اندک و بناهایی گلین و هوایش سالم‌تر از هوای مروالرود است. از مروالرود تا جبل از طرف مغرب سه فرسخ و از جبل به مروالرود از طرف مشرق دو فرسخ است، و طالقان در رشته کوه‌هایی مثل به جبال جوزجان قرار دارد و آن را روستاهایی آباد و بسیار است (ابن‌حوقل، ۱۳۴۵: ۱۷۶). مقدسی در اثر خویش گوید الطالقان بازاری بزرگ داشت و در جلگه‌ای واقع بود و به اندازه یک تیر پرتاب تا کوه فاصله داشت. در قرن چهارم هجری بقدر سوم بلخ بود. کشتزارهایش را یکی از شاخه‌های رود جیحون که آن را ختلاب می‌گفتند (و گاهی خیلاب می‌نامیدند) و همچنین رودخانه تراب مشروب می‌ساخت. ظاهراً نهر تراب یکی از شاخه‌های ختلاب بوده و بالای قندز به آن ملحق می‌گردیده است. این سرزمین نهایت حاصل‌خیزی است (مقدسی، ۱۳۶۱: ۲۹۶). حمداله مستوفی گوید: «اکثر مردم آنجا جولاه باشند و در آن غله و میوه بسیار است و ولایت معمور و آبادان است» (مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۸۹). در طالقان اقوام سیتی زندگی می‌کردند. توکیوهای غربی با فتوحات خود به طرف غرب پیش آمده و بعد از اضمحلال دولت یفتلی آریانا و عقب زدن ساسانی‌های مهاجم وارد تخارستان می‌شوند (کهزاد، ۱۳۹۱: ۶۲۱).

۳-۲- روالیز یا ولوالج (رستاق)

روالیز (ولوالج) یا رستاق یا روستای بیک، یکی از شهرهای قدیم تخارستان بوده و بنابه نگارش منابع تاریخی به فاصله دو روز منزل به شرق خلم با ارتفاع ۴۷۷۰ فوت از سطح بحر واقع شده است. واژه رستاق، صورت عربی شده کلمه فارسی دری «روستا - ده» مربوط به یکی از «بیک‌ها» یا بیغوی‌های تخارستان می‌باشد. این بیک از حکمرانان تخارستان بوده و روستای بزرگی را در تملک خود داشته است. از این‌رو رستاق را از ترکیب «روستای بیک» اشتقاق نموده‌اند که بعدها به زبان عربی «رستاق» خوانده شده است. در نوشته ابن خردادبه می‌خوانیم: «در طرف چپ شخصی از بلخ بسوی شرق رونده شهرهای زیرین جای دارند ... و خش، هلا رود، کاربنگ، اندیشارا، روستا بیک، که از آن مملکت حارث ابن‌اسد ابن بیک، صاحب گله‌های بیکی می‌باشد (دی.ای. سیبوکیدس، ۱۹۸۰: ۲۳۹). مقدسی نیز در اثرش نام رستاق را در چند جای آورده است، و عارض رستاق را ناحیتی در شهر «نوچارا» نامیده است، یعنی نوچارا شهر و «روستابیک» دهی است که تابع آن می‌باشد. ازین بر می‌آید که «روستابیک» مرد صاحب مملکت بوده و بر رستاق بحیث پایتخت تخارستان حاکمیت داشته است. احتمالاً این حالت تا زمان مسعود غزنوی برقرار مانده و از ضرابخانه مسعود در پایتخت

تخارستان به نام «ولوالج» یادآوری صورت گرفته است. پادشاهی بیک در رستاق یا در تخارستان و ختلان در اواخر قرن‌های هشتم و نهم میلادی بوده است. پس از آن پسرش اسد، بعداً الحارث و سپس پسرش در تخارستان و ختلان حکمرانی می‌کردند. موافق معلومات‌های تاریخی درین زمان (۲۳۲-۳۷۲ ه.ق.) مصادف به زمان المنصور و المهدی خلفای بغداد، خانواده آل‌باینجور در تخارستان و ختلان حکومت می‌کردند، که مناطق وخش، ترمذ، بلخ، خلم و تا اندراب، پنجشیر و بامیان مربوط حکومت آنها بودند. یکی از چهره‌های شناخته شده این خانواده به نام ابوداود محمد ابن احمد باینجور در حدود ۲۶۰ تا ۲۷۹ ه.ق. حکمران تخارستان و ختلان و بلخ بوده و در سال ۲۷۹ که حکمران اندراب بوده نیز سکه‌های مضروبه (۲۸۸ ه.ق.) باقی مانده است. همین شخص که در سال‌های (۳۱۰-۳۱۳ ه.ق.) از سوی خلافت بغداد حکمران ختلان بوده، نیز سکه‌های به نام خود ضرب زده است (عارض، ۱۳۸۰: ۶۳-۶۴). موقعیت رستاق همچون چهارراه بین بدخشان و ختلان و در مسیر جاده ابریشم موجب رواج و رونق همیشگی تجارت درین سرزمین بوده است. کشکی در مورد رستاق نوشته است: چون رستاق سرزمین وسیع و هموار دارد، نفس خود رستاق (ولوالج) در لب رودی که آب چشمه‌های سر رستاق به آن می‌آید، واقع است، شمالی و جنوبی افتاده و از چهار طرف به هر سمت راه آمد و رفت دارد. چنانچه به جانب خان‌آباد، کلفگان، کشم، شهر بزرگ، فیض‌آباد، چاه آب و کنار دریای پنج و آمو راه‌های بیشمار است. به آن طرف آمو نیز راهی بسیار از رستاق و چاه آب رفته که مردم بلد همه روزه از چاه آب و نواحی آن به کولاب و حصار و چوبیک و غیره حدودات پار دریا خود را می‌رسانند، و از آن طرف به این طرف می‌آیند (کشکی، ۱۳۶۷: ۲۲۵).

فعلماً مخروطه‌های یک شهر قدیمی در حوالی رستاق وجود دارد که به نام «ولوالج» یاد می‌گردد. منابع دوره اسلام اشاره‌ای به گذرگاه بدخشان دارند و فاصله آنرا از رستاق دو مرحله یا دو روز می‌دانند. «از گذرگاه بدخشان تا رستاق به یک مسافه راه دو مرحله است. مسافه راه از رستاق تا اندیجاراغ - یک مرحله می‌باشد از اندیجاراغ در راه از دریای فارغر (فرخار) گذشته و بعداً به آن (فرخار) داخل می‌شوند. مسافه بین اندیجاراغ تا فرغار یک روزه راه است. سپس در راه از دریای برسان (بلاسان، برفان) عبور کرده و به هلبوک می‌رسی (غایب‌اف، ۲۰۰۸: ۱۷۸). از معلومات اصطخری دریافتیم «شهر بدخشان» در ساحل غربی رود جریاب واقع شده است. این دریا هم اکنون به نامن کوچک یاد می‌گردد. علمای جغرافیا بدخشان عصر (۹-۱۱) میلادی را بالای «دشت فراخ» در پایان بهارک از واحدهای اداری امروزی بدخشان در سی کیلومتری شرق فیض‌آباد موقعیت داده‌اند. کشکی درین مورد نوشته است: «در موضع بهارک، معروف به دشت فراخ (فرهاد) زمینست هموار که طول آن سه کروه و عرض آن دو یا یک و نیم کروه می‌باشد، و از دریای وردوج امکان آوردن آب بر وی موجود است (کشکی، ۱۳۶۷: ۲۲۸). بعضی از نگارش‌گران نام دشت بهارک را «بهارستان» آورده و عقیده دارند که بهارستان عیناً نام بهارک مربوط به جرم می‌باشد. اصل موقعیت بدخشان را در «دشت فراخ» یا

«دشت فرهاد» عده‌ای از جغرافیادانان و سیاحان تأیید نموده‌اند. غفوراف: «در فاصله چند میل پیش از یکجا شدن دریای جرم و وردوج از طریق دشت بهارک - یکی از مواضع غنی و حاصل خیز بدخشان، که می‌گویند در زمانش در آنجا مرکز قدیمی بدخشان بوده است، می‌گذرد (غفوراف، ۱۹۹۷: ۴۸). دشت فراخ یکی از اراضی حاصل خیز بدخشان می‌باشد، همه دریاها و معاونین رود کوچک مثل دریای سرغیلان (زردیو)، وردوج و جرم در همین وادی باهم یکجا می‌شوند. در زمانه‌های قدیم در همین وادی شهر بزرگی به نام پایتخت «بدخشان» وجود داشت، در مراحل بعدی بحیث مرکز تابستانی حکام بدخشان درآمد. سدید که خود موضع بهارک را بارها دیده است، تصورات خود را مبتنی بر موجودیت شهر قدیم مرکز بدخشان چنین بیان کرده است: «اگر کسی به بالای تپه بلندی، که در ساحل دریای وردوج در پهلو بهارک واقع است، بالا شود، در مقابل خود به روی زمین می‌تواند باقیمانده‌های دیوار قدیمی را مشاهده نماید. این دیوار بازمانده شهر قدیم بهارک (بدخشان) می‌باشد. ساکنان بهارک از این محل در گذشته پس از یک باران شدید، سکه‌های قدیم را به عقیق سرخ رنگ و جواهرات سفید رنگ و همچنان برخی از ظروف طلائی و نقره‌ای یافته‌اند. این گفته را مسئول توریسم و سیاحت هندوستان پندیت منقول در خاطرات خویش آورده است (سدید، ۱۳۴۳: ۲۱). همینطور علما و سیاحانی که عقاید آنها نقل شده با این فکراند که شهر بدخشان تا تخریب آن توسط مغول‌ها در دشت بهارک در کنار دریای وردوج پیش از الحاق آن با دریای زردیو (سرغیلان) موقعیت داشته است. پس از خراب شدن شهر بدخشان توسط مغولان در قرن سیزدهم، ناحیه دیگر بدخشان، شهر «کشم» آباد گردیده، و در ۱۳۱ قرن‌های بعدی (اساساً در قرن نهم هجری) همچو پایتخت بدخشان دانسته شده است. پس از آن آمد و رفت مردم بدخشان با سایر مناطق تخارستان از طریق کشم به یک عنعنه تاریخی مبدل شد، مرقد ابوسعید در کشم، خود گویای آنست که کشم مسیر آمد و رفت با تخارستان سفلی بوده است و نامبرده در راه سفر به زادگاهش قبادیان در همین شهر کشم وفات نموده است، اما راه دیگری از شهر بدخشان به کولاب از معبر سمتی و سر کاکل، از طریق پساکوه (شهر بزرگ) همیشه فعال بوده است. پل ظفر نیز همواره کاروان‌های مردم را از کشم، تیشکان، درایم و ارگو و از مسیر آب آسیاب‌ها به کولاب انتقال می‌داده است. مسافه راه از پل ظفر تا رستاق حدوداً ۲۰ کیلومتر می‌باشد. یعنی گذرگاه پل ظفر برای کسانی که به بدخشان یا یکی از نواحی آن سفر می‌کرد، نیز می‌تواند «گذرگاه بدخشان» نامیده شود. همینطور گذرگاهی در «آلتین یا آتین جلو» بسوی رستاق وجود داشت که می‌توان آنرا نیز گذرگاه بدخشان دانست. مسافه آتین جلو تا رستاق نیز حدوداً ۴۰ کیلومتر یعنی یکی مرحله بوده می‌تواند موجودیت مغاره‌های عمیق در هزار سموچ یا کافر قلعه رستاق نشان می‌دهند که این شهر عمر زیادی دارد (بدخشی، بی‌تا: ۱۲۸). مردم از گذشته‌های دور با بخارا، سمرقند، کاشغر و گوزگون و بدخشان روابط تجارتي داشته و مدارس آن پس از دوره سامانی‌ها به روی جوانان بدخشان و

تخارستان باز بوده است. گذرهای شهری به نام‌های چرمگری، دیکریزی، آهنگری، حلواپزی و ... پایان قلعه شهر رستاق را ساخته‌اند. از رستاق راه‌های به سمت چاه آب، شهر بزرگ، فیض‌آباد (آتین جلو)، ینگ قلعه، خواجه غار و سایر مناطق وجود دارند. از قرای مشهور رستاق اینهااند: چغیان، ثمرغیان، خانقاه، سرغار، دهان، خواجه خیران، ایلکیشان، یکه توت، گنده چشمه، قره بلاق، خواجه قشقار، باغ حصار، دشتک، سررستاق، غنچ، دشت چنار، دیوری، هزار سموچ، سیات، دهن کیوان، خلیان، چپدره و دیدوان (مرادی، ۱۳۸۸: ۲۷۴).

۳-۳- خوست و فرنگ

«خوست و فرنگ» نام ترکیبی از اتحاد دو ناحیه و محل به نام‌های «خوست» و «فرنگ» می‌باشد، که با ارتفاع ۵۴۵۰ فیت از سطح بحر واقع شده‌اند. خوست دره سر سبز و شادابیست که از میانه آن دریای خوست عبور نموده و به «فرنگ» منتهی می‌شود. دورا دور آن را کوه‌ها فرا گرفته است و جبهه‌زارها و دو تگاب دارد. فرنگ نیز دره زیبا و حاصل‌خیزی است که توسط دریای خوست سیراب می‌گردد، ارتفاع آن ۵۸۵۵ فیت از سطح بحر می‌باشد. وادی خوست در مجاورت چال و نمک آب واقع و راه‌های زیادی از سمت جنوب شرق به مناطق همجوار خود دارد. به گفته مولف حدود العالم «این وادی بنا بر استحکامات و خصوصیت غیرقابل فتح آن همواره مشهور بوده است» (حدود العالم، ۱۳۴۲: ۱۸۲). خوست و فرنگ از گذشته دور مربوط تخارستان بوده است. نام خوست یک تسمیه اختصاصی به این محل نبوده و جاهای دیگری هم در کشور به همین نام یاد شده‌اند. «کلمه خوست^۱ یا خست^۲ نام این شهر از ریشه آن «هوسترا^۳» است که متشکل از دو جزء می‌باشد: «هو^۴ یعنی خوب و ستر^۵ در زبان ایریانی (آری) باستان به معنی ستره و مرغزار آمده است. جمعاً به معنی مرغزار زیبا» (یمین، ۱۳۸۰: ۹۹). این نام در منابع چینی بخصوص سفرنامه هیون تسیانگ سیاح معروف چین که در سال‌های ۶۳۲ میلادی از تخارستان بازدید نمود، به شکل «کواتیستو^۶» ضبط شده است، و یاقوت حموی از آن به نام «خواست^۷» تذکر داده است. کلمه فرنگ که بر منطقه دیگری در مجاورت خوست اطلاق گردیده و از یکجایی هر دو نام هویت عام‌تر یافته است، احتمالاً از ریشه زبان آری Fradasa بوده باشد، که اسم فاعل آن Fradant به معنی فراوان کننده است. و در زبان اوستایی این مفهوم بشکل Farazo آمده است.

¹ Xost

² Xust

³ Huwstra

⁴ HU

⁵ Wastra

⁶ Kwatis-to

⁷ Xuwast

اهالی خوست و فرنگ را اکثراً تاجیک‌ها و هزاره‌ها سنی و غیره تشکیل داده‌اند. قرای آن عبارتند از: هزاره گادی (میان‌شهر)، قشلاق بازار، دره‌گی، ورچی، دهنه، فارزو، پشه بازار، و محلات دره خاموش، تگاب و دوآبی (دره چرخ)، دره ایچاتی شرقی، دره فرنگ، دره غار می‌باشند (مرادی، ۱۳۸۸: ۲۷۷).

۳-۴- اندراب

اندراب از قدیم‌ترین شهرهای تخارستان بوده است. در قسمت جنوب تا دره خواواک و در شمال به خوست و فرنگ پیوند دارد. مورخین یونانی ازین شهر به نام «دراپسا» و «دراپسکا»^۱ هم یاد کرده‌اند. بنابه یادداشت‌های ایشان «دراپسا» شهری بوده درپای دامنه‌های شمالی هندوکوه که عموماً راه خواواک و کوشان بدان منتهی می‌شد. شورتر آلمانی کسیست که نام «دراپسکا» را بالای موقعیت اندراب تعیین نموده است. بعضاً فراتس^۲ متذکره بطلمیوس را هم در محل اندراب فعلی تعیین کرده‌اند (کهزاد، ۱۳۸۶: ۹۷). دریای اندراب و معاون آن رود کاسان (قاصان) دو رود خانه این وادیست. اندراب از قدیم به مثابه معبری در اتصالات صفحات باختر و تخارستان در شمال، کابلستان در جنوب کوه‌های پاراپامیزوس مورد آمد رفت کاروان‌های تجارتهای از بلخ و تخارستان به پایتخت‌های دولت کوشانی در بگرام و پشاور بوده است. این موقعیت به مثابه کوتاه‌ترین راه بین تخارستان و هندوستان و چین از معبر پامیر بوده، و همواره موجب تشویق جهان‌گشایان مشهور از گذرگاه کجکین بسوی تخارستان و باختر گردیده و آنها از این طریق از جنوب به شمال و از شمال به جنوب هندوکش دست یافته‌اند. اهمیت دیگر اندراب در موجودیت منابع و ذخایر طبیعی آنست، که چندین قرن پس از پیروزی دین اسلام بر خراسان به علت وفرت معدنیات مس و سرب و سایر فلزات نجیبه ضراب‌خانه خلافت در اینجا فعالیت می‌کرده است. بیشترین سکه زمامداران عباسی، سامانی و غزنوی در اندراب ضرب زده می‌شدند این خود دلیل آنست که شاید در اندراب معدن طلا، نقره و مس برای ضرب زدن مسکوکات خلافت اسلامی و امپراطوری‌های خراسان بزرگ فراوانی داشته است. در هنگام حکومت بنجوریان تخارستان سیم‌های استخراج شده از دره پنجشیر در دارالسلطنت آنها ضرب زده می‌شده است. قدیم‌ترین سکه‌های این خانواده (درهم) به بنجوری محمد نسبت داده شده است. در برخی از این سکه‌ها نام‌های (المعتضد و المعتمد) و فرمانروایان سامانی نیز دیده شده‌اند (مرادی، ۱۳۸۸: ۲۷۳). مجمع الانساب از کسانی به نام‌های ابوجعفر احمد ابن محمد ابن احمد (۲۷۹-۲۸۸هـ) و همچنان مکتوم ابن حرب در حدود ۳۵۹ هجری و سهلان ابن مکتوم در حدود (۳۶۵-۳۷۴) بحیث امیران اندراب نام برده که سکه‌های ایشان در موزیم «ایر میتاژ» سنت پترزبورگ وجود دارند. احتمال دارد این امراء از بقایای خاندان کوشانی و یفتلی بوده باشند (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۱۳۴). منابع

^۱ Drapsa

^۲ Phratos

دوره اسلامی عموماً از اندراب یاد کرده‌اند. اندراب در سوم هجری پس از طالقان و روالیز (رستاق) سومین شهر تخارستان شمرده می‌شد. ابن حوقل اندراب را شهر نیکویا دره‌های پر درخت و بازار گرم و مردم اهل علم و پرقافله با دو فرسخ فاصله تا مرو دانسته‌اند. علمای معروفی چون احمد ابن عبدالله ابن الترمذی اندرابی، محمد المثنی و ابن بشار را از منسوبان آن دانسته‌اند. حمیری حسن ابن احمد اندرابی از محدثین ثقه را نیز بدین می‌افزاید (ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۱۸۱). مولف حدود العالم می‌نویسد: «اندراب شهر کیست اندر میان کوه‌ها، جای بسیار غله و کشت و بذر، و او را دو رود است و سیم‌هایی که از معدن پنجهیر و جاریانه افتد. اینجا آنرا دام زنند و پادشاه او را (شهر سلیرا خوانند) (حدود العالم، ۱۳۶۲: ۳۹۱). اصطخری در مسالک و ممالک آورده است: «اندراب» شهریست در شعب کوه نهاده و از آنجائیکه نقره از «جاریانه» و «پنجهیر» افتد گرد آورند و دو رود دارد. بگمان غالب نام این شهر هم بنابر موقعیت‌اش در میانه دو رود (اندراب) خوانده شده است (اصطخری، ۱۳۴۷: ۲۱۹). از اندراب راه‌های بصوب خنجان، از طریق کوتل مرغ به خانه‌آباد، از طریق خاواک و دره پارنده به پنجهیر، راه قاصان و شاشان و خوست و فرنگ که بسیار دشوار گذار است، وجود دارد. روستاهای مشهور اندراب عبارتند از: بنو، کشن‌آباد، ده صلاح، صیاد، خارپشته، دره قاضیان، ارزنگان، سمندان، تاجیکان، تیرگران، نوبهار، سنگبران، واغدره، دره شور، شاشان و غیره مرکز اندراب زمانی در بنو و گاهی در ده صلاح قرار دارد (مرادی، ۱۳۸۸: ۲۷۳).

۴- اقتصاد، صنایع و زراعت

در دوره ظهور و هجوم مغول در شمال شرق خراسان (تخارستان، وادی آرهن، کندز، بغلان، دهنه غوری، سکلکند، ولوالج و غیره) امور زمین‌داری (فئودالیزم)، باغداری و کشاورزی رویه تکامل می‌رفت. از نظر اقتصادی و سیاسی قوای حاکمه و اشراف و خان‌های محلی طبقه ممتاز را تشکیل می‌دادند. ستون‌های اساسی اقتصاد مردم تخارستان و خراسان را اقتصاد زراعتی، باغداری و مال‌داری تشکیل می‌داد، اما در بدخشان سنگ‌های قیمتی مثل لاجورد و لعل و غیره در بازارهای منطقه از رونق بسزایی برخوردار بودند. زراعت در تخارستان از زمان یونانی‌ها ترقی کرده و با پیروزی مسلمانان با ساختن کانال‌ها، جوی‌ها و بندهای آبیاری وضع بهتری به خود گرفته بود. آسیاهای آبی و بادی، جواز خان‌های تیل‌کشی، کارگاه‌های نساجی و سایر حرفه‌ها و پیشه‌ها در امور رونق اقتصاد مردم نقش براننده‌ای داشتند. از چاه‌های زیرزمینی توسط چرخ‌های آهنی و چوبی و آب‌های دریای و کاریزها به مقصد آبیاری و بهبود اقتصاد زراعتی در محلات استفاده صورت می‌گرفت. دولت از همه این فعالیت‌های اقتصادی مالیه می‌گرفت. اسپ و شتر تخارستان و باختر و گوسفندهای قره قل از قدیم شهرت داشتند. انواع معادن قیمتی چون طلا، لعل، لاجورد، زمرد، عقیق، یاقوت، آهن، مس، سرب، نمک و ذغال سنگ در تخارستان و باختر مورد بهره‌برداری قرار داشتند، که با ممالک همسایه تبادله تجاری می‌شدند.

تولیدات صنایع دستی و نساجی در محلات، پارچه‌های ضخیم و نفیس، چرم‌گری، فلزکاری، قالی‌بافی، مسگری، اسلحه‌سازی مخصوصاً شمشیرهای مرصع، براق اسپ‌های سواری، بزکشی و سواره نظام لشکر، صابون‌سازی، زرگری، معماری و نجاری به بهترین نمونه‌های کندوکاری و نقش‌ریزی و نقاشی بالای قطعات چوب و کاغذ و تذهیب مساجد، قصرها، ساختمان‌های مذهبی و فرهنگی دولتی و غیردولتی روبه ترقی بودند. این اشیا بیشتر در خدمت اشراف و دربار قرار می‌گرفتند (مرادی، ۱۳۸۸: ۴۴۵-۴۴۶).

مسکوکات طلایی و نقره‌ایی به نام دینار و درهم علاوه بر شهرهای بزرگ منطقه در شهرهای تخارستان مثل رستاق و اندراب ضرب زده می‌شدند، که قیمت آنها از نظر وزن بهاگذاری می‌گردید. در اندراب با استفاده از معدنیات کوهی، مسکوکات دولت عباسی ضرب زده می‌شدند. این مسکوکات از روسیه و کشور سویدن بدسترس باستان شناسان رسیده‌اند، که خود دلیل رونق تجارت با دور دست‌ترین کشورهای اروپایی می‌باشد. یک درهم مساوی به چهار دانگ، هردانگ دونیم قراط، هر قراط برابر به چهار دانه می‌شد و با این حساب یک درهم ۱۵ قراط وزن داشت (غبار، ۱۳۴۳: ۱۴۸).

بنا به گفته ولادیمیر بار تولد در قرون سوم و چهارم هجری درهم نقره‌ای بخارا با معیار ۹۷ فیصد خالص‌ترین درهم نقره‌ای آسیای مرکزی بود، اما این ارزش‌ها پیوسته در تغییر بودند (بارتولد، ۱۳۷۸: ۵۹). بقول کهزاد (در عصر سلجوقیان) یک دینار در تخارستان باسه دینار مغربی (مصری) برابر می‌شد و در بازارهای عربستان

تمام خرید و فروش به حساب دینار خراسان صورت می‌گرفت. همزمان با اوزان فوق، اوزان دیگری مثل ۱۳۵ «خردل» آزره (برنج)، شعیره (جو)، حبه، نخود، دانگ، مثقال، اوقیه، من، ابرق و غیره نیز معمول بوده است. بگونه‌ای که دو خردل برابر یک آزره برابر نیم شعیره، ۶۰ شعیره برابر یک حبه، ۳ حبه برابر یک نخود، سه نخود برابر یک دانگ، ۲۴ نخود برابر یک مثقال، ۷ مثقال برابر یک اوقیه، ۱۸۰ مثقال برابر یک من، ۹ ابرق برابر یک دو من، یک استار برابر یک ۴ مثقال و همین‌طور قیمت یک من گندم در خراسان یک درهم بود و در تخارستان و مناطق حاصل‌خیز هفت من گندم به یک درهم به فروش می‌رسید. یک جریب زمین برابر به چهار قفیز و یک قفیز برابر ۱۴۴ زرع بود. زمین جایداد ملاکین و اوقاف دولتی بود و تجارت از زمانه‌های باستان تا هجوم مغول، شرق و غرب آسیا از بندر پامیر بدخشان به سوی هم عبور می‌کردند، و همه مالیات خود را به دولت می‌پرداختند و این مالیات جزء اقلام درشتی عایدات دولت محسوب می‌گردید (کهزاد، ۱۳۹۲: ۷۸۶).

میدان‌های وسیع بلخ، سمنگان، جوزجان، برای زرع غله‌جات و پنبه و نقاط مرتفع و ایلاقی و خوش آب و هوای سرپل، سنگ چاریک، تاشقرغان (خلم) و ابیک (سمنگان)، مارمل، شولگره، چارکنت، خرم و ساریاغ، دره زندان،

اندراب، خنجان، دوشی، فرخار، ورسج، برای زرع اشجار مثمر شرایط طبیعی مطلوبه را فراهم می‌نماید. میوه‌های تاشقرغان (خصوصاً انار- انجیر و بادام) شهرت مخصوصی دارد. اگرچه در قریه‌های قریب شهر به استثنای خربزه دیگر میوه‌ها نزاکت و دوام کمتری دارد برعکس آن در حصص سرپل، تاشقرغان و ایبک میوه‌ها چه لحاظ طعم و رنگ و چه از حیث دوام خوب‌تر است، مرتفع ولایت بلخ برای تربیه حیوانات (اسپ و گوسفند) مساعد می‌باشد از آقچه و نصرت‌آباد گرفته تا چاربولک و بلخ دوطرفه سرک را با استثنای بعضی نقاط زمین‌های لامزروع فرا گرفته که در صورت وجود آب، بهترین زمین زراعتی را تشکیل می‌دهد. بلخاب که آبادی ولایت بلخ منوط به آن است در جنوب و مغرب واقع بوده و هجده نهر از آن اشتقاق می‌یابد که عبارت از نهر شاهی، نهر سیاه گرد، نهر دوات‌آباد، نهر عبدالله، نهر اصفهان، نهر شهرک، نهر فیض‌آباد، نهر چمتال، نهر امام، نهر مشتاق، نهر حیدرآباد، نهر چاربولک، نهر آقچه، نهر بلخ، نهر ارغنداب و غیره می‌باشد. جنگل‌های طبیعی شمال هندوکش در بلخ، سمنگان و تاشقرغان بوده و انواع اشجار آنها پسته و ارچه است، دانه‌های پسته و حتی خود اشجار پسته مناطق شمالی نظر به پسته‌های بادغیس خوردتر بوده لیکن وزن مخصوص پسته‌های ولایات شمالی و شمال‌شرقی زیادتر است (مرادی، ۱۳۸۸: ۴۴۷).

توسعه زراعت پنبه در محلات مختلف تخارستان و توسعه زرع لبلبوی قندی در بغلان و تأسیس فارم‌ها در بغلان و قندوز نشان می‌دهد که ساحات تخار، کندز دارای استعداد و حاصلخیزی زیاد بوده و می‌توان زرع نباتات صنعتی را در نقاط مختلفه آن (بغلان، خان‌آباد، طالقان، قندز، حضرت امام، ینگه قلعه، قلعه زال و غیره) توسعه داد. نتایج حاصله از حفر کانال‌های مانند: ظلم‌آباد، چنغارق، تربوزگذر، عرب‌ها، شهروان، چهارگل، عسقلان، جرگذر، نهر فرقه، نهر حافظ بچه، نهر تاشقوری، جودره قلات و خیابان. در ولایت بلخ و جوزجان کانال‌های امام صاحب، نهر شاهی، سیاه گرد، بلخ، مشتاق، چمتال، عبدالله، دولت‌آباد، چاربولک، فیض‌آباد، آقچه ارزش زراعتی این حوزه را اثبات می‌نماید. اکثر شهرهای تخارستان مانند چاه آب، بدخشان و بغلان دارای جنگل‌های ارچه، پسته، نشتر، و بادام خودرو و غیره‌اند، جنگل‌های مهم آن در اندراب، نهرین و بدخشان می‌باشد (انصاری، ۱۳۹۰: ۷۹۴-۷۹۵).

۴-۱- معادن

یکی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین پایه اقتصاد یک منطقه و محدوده جغرافیای منابع معدنی و ذخایر زیرزمینی آن است. نقش معادن و منابع زیرزمینی در رشد اقتصادی هر کشور و منطقه انکارناپذیر است. باتوجه به پیشرفت روزافزون بر صنعت و تکنولوژی و احتیاج بیش از پیش بشر به معادن مواد معدنی و همچنین علیرغم وجود شتاب بسیار زیاد در اکتشاف و استخراج منابع طبیعی تاریخ بشریت گواه است که ارزش اقتصادی این مواد بطور تصاعدی افزایش یافته است که نشانگر اهمیت روزافزون مواد معدنی است (انصاری، ۱۳۹۰: ۹۰۴).

استخراج معادن و تولیدات فلزی در عصر سامانیان دارای رونقی بوده است. در آن ایام معمولاً ابزارهای چوبی و آهنی مثل بیل، کلنگ، تیشه، تبر، پتک، چکش، داس و غیره استفاده می‌گردید. کوره‌های بزرگ ذوب فلزات و دیگ‌ریزی در این دوره وجود داشته است. در قلمرو تخارستان و بدخشان لاجورد، یاقوت، لعل، زمرد، سرب، و اقسام مختلف فلزات استخراج و پس از تصفیه‌کاری به مرکز خلافت و کشورهای درو و نزدیک فرستاده می‌شد، و در سایر مناطق آن آهن، نقره، طلا، نیز استخراج می‌گردید. معدن نقره، سیم وزر در اندراب مربوط تخارستان دیروز و بغلان امروزی و سایر قسمت‌های هندوکش بسیار معروف بود، که در این‌باره آثار مصنفین دوره اسلامی چون مقدسی، ابن خردادبه، ابن مسکویه، یاقوت، رنه گروسه، بلاذری و دیگران معلومات می‌دهند. با استفاده از موجودیت معدن مس و سرب ضراب‌خانه خلافت عباسی در تخارستان در اندراب و رستاق وجود داشت، و از اینجا سکه‌های ضرب شده به تمام قلمرو خلافت اسلامی انتقال می‌یافت. باز بودن معادن گوناگون با وجود صنایع زرگری و زیورسازی و نگین‌کاری در بازارهای تخارستان و مناطق ماحول آن امر طبیعی بود (مرادی، ۱۳۸۸: ۴۰۹). نواحی علیای رود آمو مرکز استخراج آهن، قلعی، طلا، نقره، زاج، جیوه، مس، سرب و نوشادر در درواز، روشن، شغنان و ماوراءالنهر فعال بوده‌اند. در منطقه کلفگان، چال و نمک آب طالقان و کوه خواجه مومن در چوبیک نمک استخراج و به شهرهای دور و نزدیک رسانیده می‌شد. استخراج این معدنیات در شرق پامیر، در کوه بازار دره نیز رایج بود. در این محل موضع بزرگ استخراج، تولید و تجارت انواع فرآورده‌های معدنی وجود داشته است، که آن‌را باستان‌شناس م.ا. تحقیق کرده است. اسنادخطی که از این ناحیه بدست آمده‌اند. دقیقاً شهادت می‌دهند که در قرون وسطی و در دوره‌های خیلی قدیم‌تر از آن فلزکاری در شرق پامیر تنها نماینده‌های مردم آسیای مرکزی مسکون بوده‌اند (حبیبی، ۱۳۷۷: ۴۷۲). تیر و پیکان تخاریان دارای خنجر سه گوشه‌ای بگونه مثلث حادالزاویه بوده و بعضاً نوک آن تیز و به دو قسمت تقسیم می‌شده است، و به شکل نیزه بر نوک تفنگ نصب می‌شدند. از روی برخی تصاویری که به جنگجویان تخارستانی (سربازان مسلح کوشانی و یفتلی) نسبت داده شده‌اند، مردان مسلح در کمر خود خنجرهای را حمل کرده‌اند، غلاف این خنجرها بعضاً با برگ‌های طلایی خاتم‌کاری شده‌اند. بزرگان و اعیان نیز در کمر خود شمشیر حمل می‌کردند (لوپس، ۱۳۸۰: ۵۶).

در نیمه دوم قرن هفتم میلادی زرگران تخارستان از «عقیق سوخته» یا همان کونیلیین بدخشانی قندیل‌های می‌ساخته‌اند، که ارتفاع آنها تقریباً یک متر بودند. در بدخشان پیش از اسلام صنعت شیشه‌سازی از رونق خاصی برخوردار بوده است. براساس شیشه‌گران آسیای مرکزی و تخارستانی آنها تولید شیشه را به چینیان آموخته‌اند. هرچند باورهای از تقدم صنعت شیشه‌گری در چین وجود دارد، اما درجه ترقیات آن در سطح نازل بوده است. سالنامه سال ۴۲۴ چین حاکی از آن است که از کشور یوجی‌های کبیر (یوئه‌چیها) یعنی از تخارستان

تا ثبت تاجران و پیشه‌وران روابط معمولی داشتند. آنها قید کرده‌اند که از سنگ شیشه ساخته می‌توانستند و این سنگ‌ها را از کوه معدن به شهرها می‌آوردند و می‌گذاختند، و در صنعت شیشه‌گری استفاده می‌کردند، که از شیشه‌های کشورهای غرب (سوریه و اسکندریه) به مراتب دارای کیفیت عالی بوده است. در دنباله این توضیحات آمده است که «چینیان هنر شیشه‌گری را از استادان آسیای میانه آموخته‌اند» (غفوراف، ۱۹۹۷: ۳۵۰).

۴-۲- بازرگانی

تخارستان و خراسان عصر سامانی و سرزمین مجاور آن تا مجاری سند و در بین کشورهای وسیع و ثروتمند فارس، هند و چین افتاده و در جنوب بحیره عرب و خلیج فارس با بندرگاه‌های تجارتی جهان در تماس و مراوده بود. راه‌های تجارتی تخارستان و هند را باهم وصل می‌کرد. چون تجارت‌های سرزمین شمال هندوکش از این راه با هند صورت می‌گرفت، بنابراین پروان در شمال کابل جای بازرگانان بود، و آنرا (دروازه) هندوستان می‌گفتند (حدودالعالم، ۱۳۴۳: ۶۱). ولایت کابل در شمال هندوکش از معابر تخارستان با بلخ پیوستگی داشت، و این شهری بود تجارتی و جای بازرگانان و آبادان، که آنرا بار کرده هندوستان گفتند (کهزاد، ۱۳۹۱: ۳۴۵). باری قوافل تجارتی ولایت تخارستان و شمال هندوکش از راه کابل و لغمان به سواحل دریای سند و هندوستان و از تنگه پامیر به چین می‌گذشت. در سرحدات شرقی تخارستان و بدخشان بندرگاه تجارتی با چین می‌پیوست، و این مملکت وسیع تاریخی دارای ثقافت و مدنیت قدیم بود، و کالای تجارتی چین را به پایتخت دولت سامانی به بخارا و سمرقند می‌رسانید. در هنگامی که لشکریان عرب به سواحل جیحون رسیدند، رفت و آمد بازرگانان اسلامی از مسیر پامیر به چین آغاز گردید و کاروان‌های تاجران به غرض آوردن حریر و جامه‌های ابریشم چینی به آن کشور می‌رفتند و این تجارت تا وقتی در خراسان فراوان بود که در مرو صنعت ابریشم بافی رواج داشت (حدودالعالم، ۱۳۴۳: ۶۴). بدخشان جای بازرگانان و معدن سیم وزر و جاده لاجورد بود و کاروان‌هایی که از تخارستان و بدخشان می‌گذشتند، برای اداره و کنترل آن مأمون الرشید خلیفه در بین دو کوه‌بندی نهاده و دروازه‌ایی ساخته بود که کاروان‌ها از آن دروازه بیرون می‌رفتند و آنرا «در تازیان» می‌گفتند (حدودالعالم، ۱۳۴۳: ۷۲). غالباً راه کاروان گذر به چین از همین راه بود. منابع دوره اسلامی از موجودیت راه دیگری که از کوهساران بدخشان و تخارستان به تبت چین می‌گذشت، خبر داده‌اند. در موضعی که آنرا «در تبت» می‌گفتند، مسلمانان آنرا نگهداری می‌کردند. چون مردم و قوافل تجارتی به حدود واخان می‌گذشتند، درین در تبت «باز-مالیه» می‌دادند (یعقوبی، ۱۳۴۷: ۲۹۲). کالاهای تجارتی در تخاستان و باختر به قول مقدسی و اصطخری همانا اشتران بختی و غلامان ترکی، صابون، کنجد، برنج، جوز، بادام، مویز، روغن، پوست، شربت انگور، انجیر، رب انار، زاگ، کبریت، سرب و زرنیخ از بلخ و اطراف آن به قول حدودالعالم، اصطخری و

این حوقل: مشک تبتی، بیجاده لاجورد بدخشی، سنگ‌های گرانبها به رنگ سرخ و اناری و دیگر رنگ‌های پسندیده از بدخشان. و مشک و برده از کران منجان. کنجد و روغن، جوز، بادام، پسته، برنج، نخود، شاخ حیوان، پوست روباه و قروت از راغ، پساکوه، ولوالج و چاه آب. اسپ و اشتر و مواشی از ختلان، و داروها و استران نیک و ترنگبین و نمای سرخ از کش (نسف). صابون نیک و بوریای سبز و باد (باد پکه) از ترمذ. جامه‌های پشمین و پلاس و زعفران از چغانیان. روناس (فوه) که به مقدار بزرگ به هند برند، نفت، فیروزه، قیر و زفت از قبادیان. زر، زمرد، لاجورد و جواهر دیگر از پنجشیر و سایر محصولات و پیداوار ملی از شهرهای خراسان و ماوراءالنهر که منابع بالا برشمرده‌اند. در همین حال محصولات تجارتي از صنایع ملی بدست آمده و مصنوعات کشورهای جهان در بازارهای خراسان و تخارستان با هم تبادل می‌شدند و وفرت داشتند. این تبادله‌های بازرگانی متقابل در تغییر کیفیت صنایع ملی اثرات بارزی داشتند و در نتیجه سبب رشد و تنوع بازرگانی‌های صنعتی می‌گردیدند. منایف اهالی مناطق شغنان و واخان را پس از یادداشت‌های اصطخری که در قرن دهم ایشان را بت‌پرستان خوانده است، از لحاظ سیاسی مطیع خلافت اسلامی دانسته و با حواله به نوشته‌های ابن خرداد به و یعقوبی مقدار مالیه آنها را چنین برشمرده است: وخن (واخان) ۲۰۰۰۰ درهم (طبق یک نسخه خطی دیگر ۱۰۰۰۰ درهم) و شغنان ۴۰۰۰۰ (طبق نسخه خطی دیگر ۴۰۰۰) و کران ۴۰۰۰ درهم خراج می‌پرداختند. درین یادداشت‌ها از موجودیت کانه‌های زر و سیم در ناحیه واخان سخن رفته است.

تبادله کالا با محصولات دامداری در تخارستان و موقعیت بندر تجارتي پامیر با چین از اهمیت خاص اقتصادی ۱۳۹ برخوردار بود (اصطخری، ۱۳۴۷: ۲۸۶). ساختن اسلحه (شمشیر، نیزه، برچه، خنجر، کارد و تفنگ) آلات زراعتی، ظروف براق، لوازم اسپ‌بازی، صابون، شمع‌ریزی، پوست‌دوزی، قالی‌بافی در شهرهای آباد و معمور سامانی‌ها از جمله تخارستان (بدخشان) و باختر رونق داشتند. طبیعی است که روابط فعال اجتماعی، سیاسی و اقتصادی این دوره چنان حالتی را بوجود آورده بود که هر متاعی که در یکی از شهرها تولید می‌گردید، در تمام بازارهای تخارستان، باختر و ماوراءالنهر و برعکس آن به زودی عرضه می‌شد. و مبادله اموال تجارتي بین این کشورها به پیمان‌ه وسیعی صورت می‌گرفت (مارکوارت، ۱۹۰۱: ۲۲۵).

۴-۳- اداره دولتی

خراسان در بخش‌های نظامی، ملکی و قضای در هیأت دولت متمرکز فعالیت می‌نمود. شاه مثل امروز در رأس تمام ارگان‌های عسکری و ملکی، رئیس حکومت و مرجع بزرگ تصمیم‌گیری، فرماندهی و تطبیق شریعت بود. وزیر حیثیت صدر اعظم را داشت و بعد از شاه مرجع دوم اقتدار دولتی بود. والیان به حیث نماینده مستقیم شاه و صاحب‌الاختیار حکم در جمیع امور ولایت بودند. اراکین دولت و فئودالان در بسا حالات رقیب همدیگر

بودند، قشر روحانیون مذهبی در سایه توجهات دولت رزق و روزی تضمین شده داشتند و از دولت حمایت دینی می‌کردند.

دربار سلاطین بسیار پرتجمل و پرمصرف بود، در این دربارها شعرا، منجمان، ادیبان، مطربان، موسیقی‌دانان، آوازخوانان، رقاصان، شعبده‌بازان مصروف نمایش و موسیقی‌های مروج فلک و شش مقام طبع درباریان را شاد می‌ساختند، و این مصارف از مالیات طبقات پائین با خمیدن کمر و شانه‌های آنان بدست می‌آمد. شاه، وزیر و درباریان لباس‌های فاخر ابریشمی به تن می‌کردند، دستار بر سرو موزه‌های چرمی زردوزی به پای می‌نمودند و در انگشترهای فیروزه‌ای مهر مقام و منصب خود را می‌کنند. اسب‌هایشان نیز با یراق مرصع و دانه‌های جواهرات با شمشیرهای طلایی مزین بود. شاهان تاج مرصع بر سر می‌نهادند که دارای چهار پوپک طلایی یا پر بود و در بعضی از خانواده‌های اشراف، نعل اسب داماد و عروس را اکثراً از طلا تهیه می‌کردند. دربار جایگاه همیشگی ساز و طرب بود و دسته‌های از رامش‌گران و «شش مقام خوانان» شب‌های طولانی درباریان را تا سپیده دم صبح همراهی می‌کردند. عمده‌ترین دوایر دولتی را ادارات مالی، رسائل، جاسوسی، نظامی و قضایی تشکیل می‌دادند (غبار، ۱۳۹۰: ۱۶۸). به امور مالی شخص وزیر یا صدر اعظم رسیدگی می‌نمود، و اداره استخبارات زیر نظر مستقیم شاه فعالیت می‌کرد برید یا رسائل (پوسته) توسط سواران از یک منزل به منزل دیگر از طریق رباط‌ها تبادل می‌شدند، آنها در سه شبانه روز فاصله‌ای بین غزنی تا نیشاپور را طی می‌کردند. آنها اسب‌های خسته را در رباط‌ها می‌گذاشتند و از اسبان تازه‌دم استفاده می‌نمودند. مخابرات محارب وی توسط قطار سوارهای عقب جبهه اخبار جنگ را می‌گرفتند و یکی به دیگری به مراکز نظامی و دولتی خود انتقال می‌دادند. سپاه جنگی عبارت از سواره نظام، پیاده نظام و اجیران و غلامان و در زمان وقوع جنگ‌ها علاوه بر قشون حشری و جزء نام‌های مربوط به فئودال‌ها و خان‌های بزرگ محلی بود که با تیر، شمشیر، تیغ و منجنق مجهز بودند و حتی خراسانیان نوعی از بمب‌های آتش‌زا را از مواد نفتی تهیه می‌کردند و به صف دشمن پرتاب می‌نمودند. آذوقه عسکر از مناطق مسیر راه‌ها تهیه می‌گردید و بعضاً کاروانی از آرد، روغن، برنج و گوشت و غیره در کنار سپاهیان راه می‌رفتند. مجرمین را از طریق مختلف چون زندان، چوب زدن، به دار آویختن، در زیر پای فیلان انداختن، مثله کردن و فاقه زدن مجازات می‌کردند. مجرمین مقهور شاه با زنجیر و زولانه در دست و پای و گردن و بدون داشتن فرش و وسایل گرمی در زمستان در اطاق‌های سرد انفرادی کوتاه قفلی می‌شدند.

سلطان مسعود غزنوی در گرگان یک نفر از تنخوا خوران دولتی خود را به گناه آنکه گوسفندی را از رعیت بدون پرداخت قیمت گرفته بود از دروازه شهر بیاویخت و اسب و یراق‌اش را به صاحب گوسفند داد. عدالت در بین مأمورین دولت و رعیت با تطبیق یکسان قانون رعایت می‌گردید. مقهورین بزرگ سیاسی دولت، خاندان، اقارب، دوستان و خدمتگزاران خود را با تمام دارایی‌شان از دست می‌دادند و اجناس و جای‌دادهایشان به

دولت مصادره می‌گردید. از این رو دولت در نزد ملت و مأمورین مرجع حل مشکل و تطبیق قانون تثبیت گردیده بود و از آن همگی اطاعت می‌کردند (مرادی، ۱۳۸۸: ۴۴۸).

۴-۴- نساجی

صنعت نساجی یا بافندگی در تخارستان بحیث جزء از سرزمین خراسان پیشینه قدیم دارد. این حرفه سده‌های متمادی در خراسان و ماوراءالنهر رواج داشت و همچون تولید صنعت عالی شهرهای خراسان به مناطق دور و نزدیک جهان برده می‌شد و مورد استفاده قرار می‌گرفت. عثمانی به نقل از سفرنامه هیون تسیانگ زایر چینی در سرزمین‌های شرقی خراسان یعنی تخارستان از موجودیت پارچه‌های «کیاوشی بی» (ابریشم)، «تسومو-hemp» نوعی شاهدانه و «کین پولو» یعنی کمپل که از موی نفیس بز بافته می‌شد، صحبت نموده است (عثمانی، ۱۳۸۵: ۹۸). استفاده از پشم در صنعت نساجی نشان می‌دهد که تخارستانی‌ها به مسائل دامداری یا مالدارانی نیز توجه داشته‌اند. در این زمان در تخارستان و ماوراءالنهر صنعت بافندگی ابریشم در کمال عروج بوده و پارچه‌هایی با اشکال و تصاویر حیوانی و یا خطوط منکسر و زوایای ظاهری یافته می‌شد که در کاوش‌های ترکستان، چین و کاشغر (در شرق تخارستان) نمونه‌های آن را بدست آورده‌اند که این منسوجات مانند کارهای سمرقند و بخارا بوده، و مثل آثار صنعتی قرن دوم تا چهارم هجری ایران است. صنایع بافت خراسان در دوره عباسیان که ایام رفاه، امنیت و بسط مدنیت بود، بسیار تفاوت کرد و در ممالک عربی و قلمرو خلافت شهرت بسزایی یافت. تا جائیکه تنها در البسه متروکه المکتفی باله خلیفه عباسی بعد از مرگش ۶۳ هزار پارچه‌های تخارستانی، خراسانی و مروی و ۱۳ هزار دستار مروی را برشمردند (بارتولد، ۱۳۷۳: ۴۴۱). بافندگان آسیای میانه، باختر و تخارستان علاوه بر فنون محلی و منطقوی خود انواع پارچه‌های نخی، ابریشمی خارجی را نیز فرا گرفته بودند. یکی از این منسوجات به نام «ویدزی» که از نام روستای «ویدز» در سمرقند نام‌گذاری شده بود، در آسیای مرکزی آنروز و در خارج از آن شایقین بسیاری داشت. به قول ابن حوقل «آنرا بریده به شکل پارچه‌های کامل به بدن می‌پیچیدند و در خراسان هیچ امیر، وزیر، قاضی و مالک، عامی و سربازی نبود که پارچه ویدزی بر لباس زمستانی خود نیافگند. دور کمر بستن پارچه ویدزی به نام «فوته» نشانه‌ای از نزاکت، کاکه گی و زیبایی جوانان تخارستان و باختر بود، زیرا رنگ پارچه مایل به زر خالص بوده، به غایت جالب و مجلل بوده است. پارچه خیلی‌ها دوام‌دار نفیس، لطیف و ظریف بود و یک نوع آن فی لباس از دو تا سی دینار ارزش داشته است. نویسنده تذکر داده است که من شخصاً لباس آنرا پنج سال پوشیده‌ام. برای این پارچه از عراق و (بابل) می‌آیند و به آنجا می‌برند و از پوشیدن آن افتخار می‌کنند (ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۴). فن نساجی این دوره در حوزه تخارستان بیشتر در چاه آب، رستاق، فرخار، شهر بزرگ، راغ و مناطق دیگر تخارستان نیز به شکل کرباس‌های راهدار، نوع داکه کورک، الچه‌های رنگین برای ساختن چین و جلیک رواج داشت، که تا

امروز هم در این مناطق ادامه دارد. یکی از مشهورترین کرباس‌های این دوره را به نام «زندچی» یاد می‌کنند. نمونه‌های زندچی در آن ایام در بعضی موزیم‌های جهان مثل موزیم قصر تابستانی پطر در سنت پترزبورگ در ساحل خلیج فنلاند محفوظ می‌باشد. در پشت یکی از این نمونه‌ها خط سعدی نیز ثبت است، اندازه و نام پارچه‌ها با رنگ سیاه نوشته شده است. شیوه نسج، رنگ و نقوش زندچی قرن‌های نخست و دوم هجری خوب تحقیق شده است. این کیفیت را ابوجعفر نرشخی در تاریخ بخارا در پایان قرن چهارم هجری یادآور شده است: «آنچه از روی (زندنه) خیزد آنرا زندچی گویند که کرباس باشد که یعنی از دیبه «زندنه» باشد. هم نیکو و هم بسیار بود (نرشخی، ۱۳۶۳: ۱۷). در منابع با انواع پارچه‌های نخی و ابریشمی زربفت و غیره معروف‌ترین آنها پارچه «مرو» بود. این پارچه‌ها به حدی مرغوب و مشهور بودند که با تقلید از آنها در محلات دیگر هم در تخارستان و باختر تولید می‌شدند، و مقدار زیاد آنها در خارج از حوزه آسیای مرکزی به فروش می‌رسید (مرادی، ۱۳۸۸: ۴۱۴).

۴-۵- صنایع چرمی و پشمی

صنایع مربوط به چرم‌گری و پشمینه‌بافی در دوره سامانیان در تخارستان رواج کلی داشته است، که از آن کفش، چمبوس، (موکی) موزه‌های بزکشی و انواع پاپوش‌های مردانه و زنانه، بکس‌های (کیف‌های) چرمی و لباس‌های پشمی و چکمن و بالاپوش‌های نظامی می‌ساختند که این صنعت تا هنوز با امتیاز بیشتری در شغنان و محلات پامیر بدخشان امروزی ادامه دارد (شعله، ۱۳۸۳: ۸۹). واقعیت این است که در مأخذ خطی محلات تولید این کالا بصورت واضح با توضیح جزئیات آنها ذکر نشدند و ما برویت ادامه این حرفه‌ها به صورت عنعنوی در مناطق مختلف تخارستان حرف می‌زنیم، اما تحلیل در مناسبات عام اجتماعی جامعه آن روز تخارستان بر مبنای دلایل تاریخی بما امکان می‌دهد تا ادعا نمائیم که در این سرزمین انجمن‌های متشکل از اصناف و پیشه‌های مختلف تولیدی وجود داشته‌اند. اجناس چرمی که در این منطقه تولید می‌شد خیلی قشنگ بوده و مشتری فراوان در شهرهای تخارستان و شهرهای همجوار داشت. در این دوره از آنچه در تولید صنایع دستی بیان شد به کشورهای دور و نزدیک جهان از جمله با چین، هند، شرق قریب، بلغار (کشورهای حوزه بالکان) و روسیه صادر می‌گردید که اصطلاح «بوت بلغار» در اشعار فولکلوریک و قصه‌ها و افسانه‌های مردم تخارستان تا امروز وجود دارد و همین مناسبات و ارتباطات تجارتي را می‌رساند (مرادی، ۱۳۸۸: ۴۱۵).

نتیجه‌گیری

از بررسی وضعیت اجتماعی تخارستان مقارن با ظهور دین اسلام چنین نتیجه بدست آمد: اولاً تخارستان آن روز به‌عنوان یکی از حوزه‌های چهارگانه خراسان، شامل سرزمین‌های فاریاب، جوزجان، بلخ، سمنگان، قندز، تخار و بدخشان می‌شود که امروز هر یکی‌شان یک استان جداگانه را تشکیل می‌دهد. ساکنان این منطقه قبل از ورود اسلام پیرو دین زردشت و بودا بودند، در عهد خلافت عثمان که عباداله ابن عامر والی خراسان بود، از طرف او قیس ابن هیثم مأمور فتح تخارستان گردید که تمام سرزمین مزبور را گشود و معبد نوبهار بلخ را تخریب نموده تا سمنگان رسید. و با ورود قتیبه ابن مسلم باهلی فاتح بزرگ اسلام به تخارستان و باختر وضع نظامی در جنوب و شمال دریای آمو متحول گردید. قتیبه بعد از عبور از رود آمو مسقیماً به طالقان مرکز تخارستان حمله نمود، قشون اسلام قدم به قدم پیش آمده با حکمرانان محلی این منطقه درگیر گردیدند و سرانجام تخارستان فتح گردید. دین اسلام جایگزین عقاید زردشتی و بودایی گردید، حکومت‌های ملوک الطوایفی این منطقه که توسط حکام محلی به نام بیک رهبری می‌شد از بین رفت، زبان فارسی متأثر از زبان عربی گردید و نیز ترکیب قومی و قبیله‌ای ایرانی (باختر و تخارستان) دگرگون شد.

در تخارستان قبل از ورود اسلام نظام طبقاتی حکمفرما بود، مانند طبقه زمین‌دار (اشراف، ملاک، روحانی و فنودال) که قدرت حاکمه را تشکیل می‌دادند. طبقه اول از پرداخت مالیات معاف بوده و از فرهنگ و تمدن

شهری و حیات مرفه اقتصادی مستفید بودند. طبقه دوم نسبتاً مصون و مرفه در شهرها به سر می‌بردند و در شکل‌دهی فرهنگ و تمدن شهری سهیم بوده و به تشکیل دولت می‌پرداختند و دارای اتحادیه‌های صنفی خود نیز بودند، اما بیشتر پیشه‌وران مانند آهنگر، پرمگر، خیاط، نساج، نجار، معمار و غیره در دهات بصورت منفرد فعالیت داشتند و به دولت مالیه می‌پرداختند. طبقه سوم عبارت از افراد تهیدست جامعه بودند، آنها اکثراً در مزارع، کارگاه‌ها و در عقب رمه‌ها به حالت چادرنشینی به سر می‌بردند و از دسترسی به وسایل فرهنگی و مدنی، حیات مرفه، سواد، تحصیل و حقوق و آن هم حق بشری و جنسی (زن و مرد) محروم بودند. روحانیون اکثراً دست‌نگر احسان شاه و اعزاز فنودال‌های محلی بودند. ستون‌های اقتصاد مردم تخارستان را زراعت، مالداري، حرفه‌های صنعتی و تجارت با ممالک همجوار تشکیل می‌داد.

فهرست منابع

- ۱- ابن‌حوقل، حسن بن علی بن حوقل (۱۳۴۵)، **صوره‌الارض**، ترجمه: جعفر شعار، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ۲- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم (۱۳۴۷)، **مسالك و ممالک**، به کوشش: ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۳- انصاری، سلطان محمد (۱۳۹۰)، **دانستنی‌ها پیرامون جغرافیای عمومی افغانستان**، تهران: انتشارات مصری.
- ۴- بارتولد، واسیلی و لادیمیر، ویچ (۱۳۷۸)، **ترکستان‌نامه**، ترجمه: کریم کشاورز، ج ۱ و ۲، تهران: انتشارات نیل صحافی.
- ۵- بدخشی، ملاسنگ محمد (بی‌تا)، **تاریخ بدخشان**، روسیه: انتشارات شرق‌شناسی لنینگراد.
- ۶- حبیبی، عبدالحی (۱۳۸۹)، **تاریخ افغانستان از قدیم‌ترین ایام تا خروج**، تهران: انتشارات دنیای کتاب.
- ۷- دی‌ای، سیوکیدس (۱۹۸۰)، **اسکندر مقدونی و شرق**، روسیه: انتشارات شرق‌شناسی لنینگراد.
- ۸- دنیل، التون‌ل (۱۳۶۷)، **تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان در زمان حکومت عباسیان**، ترجمه: مسعود رجب‌نیا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۹- سیدی، مهدی (۱۹۹۸)، **تاجکستان تا حمله مغول**، تهران: انتشارات مهرآئین.
- ۱۰- شعله، جمشید (۱۳۸۳)، **سیر بوستان بدخشان کابل**، تهران: انتشارات دنیای علم.
- ۱۱- غایب، اف، غالب (۲۰۰۸)، **استیلای عرب‌ها در آسیای میانه**، دوشنبه: انتشارات یزدان.
- ۱۲- غبار، میرغلام محمد (۱۳۴۳)، **افغانستان در مسیر تاریخ**، تهران: انتشارات دنیای کتاب.
- ۱۳- غفور، اف، بابا جان (۱۹۹۷)، **تاجیکستان**، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۴- کشکی، برهان‌الدین (۱۳۶۷)، **رهنمای قطغن**، کابل: انتشارات دنیای علم.
- ۱۵- کهزاد، احمدعلی (۱۳۹۱)، **تاریخ افغانستان**، کابل: بنگاه انتشارات.
- ۱۶- کهزاد، احمدعلی (۱۳۵۵)، **افغانستان در شاهنامه**، کابل: انتشارات میوند.
- ۱۷- لویس، دوپری (۱۳۷۶)، **تاریخ و جغرافیای افغانستان**، کابل: انتشارات میوند.
- ۱۸- نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر (۱۳۶۳)، **تاریخ بخارا**، ترجمه: ابونصر احمد بن محمد بن نصر القباوی، ج ۲، تهران: انتشارات توس.
- ۱۹- بارتولد (۱۳۷۶)، **ترک‌های آسیای مرکزی**، ترجمه: غفار حسینی، تهران: انتشارات توس.
- ۲۰- یعقوبی، احمدابن ابی یعقوب (۱۳۴۷)، **البلدان**، ترجمه: محمد ابراهیم آیتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۲۱- یعقوبی، احمدابن ابی یعقوب (۱۳۷۳)، **تاریخ یعقوبی**، بیروت: دار صادر.
- ۲۲- یمین، محمدحسین (۱۳۸۰)، **افغانستان تاریخی**، بیروت: دار صادر.